

متن پرسش

سلام جانم: چطور همیشه عاشق شد؟ مثل نوجونی که خواب و قرار تو عشق از دست می‌ده مستاصل همیشه چشم و دلش غیر معشوق نمی‌بیند بی قرار بی قرار همیشه و قرارشو با عشقش می‌بیند عشقی که انگار یه وزنه تو دل سنگینی کنه موقع غم فراق و هدفی نمیذاره جز وصال محبوب چطور همیشه اینطور عاشق شد؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! این جناب فیض کاشانی است که در شوق عشق به محبوب با خود و با ما سخن‌ها دارد و می‌گوید:

گفتم که روی خوبت از من چرا نهان است
گفتا تو خود حجابی ورنه رخم عیان است
گفتم که از که پرسم جانا نشان کویت
گفتا نشان چه پرسى آن کوی بی نشان است
گفتم مرا غم تو خوش‌تر ز شادمانی
گفتا که در ره ما غم نیز شادمان است
گفتم که سوخت جانم از آتش نهانم
گفت آن که سوخت او را کی ناله یا فغان است
گفتم فراق تا کی گفتا که تا تو هستی
گفتم نفس همین است گفتا سخن همان است
گفتم که حاجتی هست گفتا بخواه از ما
گفتم غم بی‌فزا گفتا که رایگان است
گفتم ز فیض بپذیر این نیم جان که دارد
گفتا نگاه دارش غم خانه ی تو جان است
گفتم : ای امام این نیم جان (ناقابل بی ارزش) را از فیض قبول کن . گفت : جان خود را نگه دار زیرا که
جان تو خانه‌ی عشق (غم) امام است
موفق باشید

